

**نویسنده:** دنی سچورسن تروت دیگ (Danny Sjursan Truth Dig) .

**منبع و تاریخ نشر:** انتی وار « 2019-12-11 » .

**برگردان:** پوهند وی دوکتور سید حسام « مل » .

---

## من میدانستم که جنگ افغانستان دروغ است

*I knew the war in Afghanistan was a Lie*



کا بوس ها تا هنوز مرا تعقیب میکنند؛ بعضی اوقات این موارد؛ استا ندارد ویا معیاری است که با اختلال استرس یا با فشار پس از آسیب رسانی کلاسیک همراه است؛ بازتاب های تشعشی حملات ناگوار و تصاویر نیروهای تخریب شده معیوب و فلج کننده ای متهاجم من؛ هرچندی که بیشتر عجیب و غریب به نظر میرسد؛ بویژه تا جاییکه خواب می بینم که دگروال با داشتن اختلال شخصیت ضد اجتماعی (sociopathic) و با واسواس شغلی مرا فرامیخواند و برای من در آواخر شب دستور دیگری بخاطر انجام کار غیر ضروری معمولاً خطرناک و بی محتوی و پوچ میدهد. روز بعد.

ما هرگز باهم همراه نبودیم یعنی که با دگروال هم نظر نبودم او از آغاز تا آخر بمن اعتماد نکرد ، برای او وفاداری کاملاً آهنین من به سر یا زان جوانم توام با شک و شبه بود چونکه او عمیقاً میخواست از مقام ورتبه پاپینی و عقبمانده و خسته کننده خود به بالا صعود کند تصور میکرد که من باید انگیزه های ابتدایی داشته باشم که نداشتم یا که توقع او را برآورده نساختم اما با این وجود هم او مرا ننگه داشت زیرا که من منطقه را بهتر از اکثر دیگران میدانستم و یا که از منطقه شناسایی بیشتری داشتم و قادر بودم که در جلسات تاکتیکی جنرال ها تا تاثیرگذارم روی این اصل او مرا مفید یافت .

این گونه نیست که آن دگروال به هر چیزی اعتقاد داشت ؛ حتی به ماموریت در افغانستان نیز اعتقاد داشت ، استقرار و یا جابجایی برای او وسیله برای پایدان دادن بود گفته میشود که او تقریباً دو دهه بخاطر ارتقا غیر مجاز به رتبه افسری در تلاش بود و یا که به تحریک آمده بود در حالیکه او هرگز صلاحیت صعود و یا ترفیع را نداشت او به سختی نمیتوانست کندهار را هجی (بدگویی) کند اما بایک ضرب و شتم و همی و یا غیر معمول مبنی بر زیرور کردن و یا از هم پاشیدن ذهن روسا و یا آمرین خود در صورتیکه اگر آنها در این هنگام در مورد ماموریت خاصی خیال میکردند و یا در ذهن خود می پروراندند او آن را دوست داشت . بنا بر این در سال (2011) و (2012) در میله ها چماق بازی (با نیزه سوار بر اسب توتو چوبی را از زمین برداشتن) جنوب غربی شهر کندهار ، هنگامیکه فرمانده جزو تام وی با ایجاد دموکراسی در این اولسوالی قهرمان شد دگروال من با همه دیگران در آنجا بود .

در طی سال برای کندک ما من و دگروال برای تاثیرگذاری و یا بر سر کارایی تحمیل کردن دموکراسی (طی دوران البته در نوک نیزه) در دهات افغانستان مبارزه کردیم اما در عین وقت باهم اختلاف نظر داشتیم با این وجود ادعاهای مکرر و غالباً مفصل من در مورد به او مبنی بر اینکه ارتش با تغییر در انجام عملیات ها « دولت » ما را مواجه به شکست می سازد و یا که محکوم به شکست میکند همیشه نادیده گرفته میشد . سرانجام از اینکه دگروال برای پیشرفت هدف از قبل تعیین شده ماموریتی داشت و از نظر فرهنگ و کلتور نظامی اصلاً در مورد برای سوال کردن جایی باقی نمی ماند ولی با آنها مبنای ماموریت معین وی بی ثمر بود فرمانده و یا ریس برای ارتقای دموکراسی در منطقه ای که طالبان در آنجا به دنیا آمده و یا متولد شده بودند خسته کننده می شود این خود جهنم از یک داد زدن بیهوده برای یک سال بود .

بنا بر این برای یک دوره بیشتر از یکسال من وانمود کردم که دموکراسی را در دهات کندهار ترویج میکنم و یک فرمانده از نیروهای هوایی بر آن شد که او میدانند مطلب از وانمود

کردنم به ترتیب ترویج دموکراسی چیست؟ لذا آن فرمانده با وانمود کردن موضوع مورد متذکره گفت تلاش در این مورد به درجه اول امکان پذیر است که از این پس و به بعد باید همچو تلاش‌ها ادامه یابد تا که مستقیماً به بالا تا قصر سفید راه یابد. زنجیره فرمان از بالا و پایین به نمایش گذاشته شد که توأم با توهم در حال پیشرفت بود؛ من این موضوع را از نظر ظاهری بعنوان یک کاپتان جوان میدانستم و اما با ابراز تعجب و ناراحتی که من به طریقی با دیگران در یک فعالیت غیر قانونی درگیر بودم - بنا بر این انتشار نسخه‌های مستند اخیر واشنگتن پوست را بعنوان آنچه مقالات پیرامون افغانستان بخش‌های مسأوی شگفت‌آور را که باید دانست - یا فتم - که آن مقالات را بعنوان روزنامه‌های پنتاگون نسل من در نظر میگیرند؛ که البته اثبات مثبت دارند. که جنرال‌ها و مقامات مختلف امریکا برای چندین دهه مردم را در مورد پیشرفت‌های پیش‌بینی شده در آنچه که خود میدانستند که این جنگ ناکام و غیرقابل توصیف است گمراه کردند. گزارش‌ها باعث میشد که من تا حدی با احساس توهین در مورد به حمایت قسمی این جنگ بپردازم ولی این حمایت ام توأم با واسواس همراه بود - با این وجود در سایه طنز تاریک که به سربازان کمک میکند تا از سفرها و از اجرای ما موریت‌های از همچو نبردهای پوچ میان تهی زنده بمانند - بگذارید که چند قسمت واقعی را که از زاویه ویا از سطح خرد دیده میشد از آن یادآوری کنم که آن در واقعیت یک حرکت ویا کلاهبرداری خیلی گسترده و بزرگ را اثبات میکند.

روایت چنین است جنگی که در زمانه‌های قبل در جنوب افغانستان جریان داشت؛ جنگ وحشتناک و خونینی بود که تلفات سربازان ما در آن جنگ (40) درصد و مرگ و کشتار اطفال در حدود (100) طفل بود که از هر جهت مضحک و نگران‌کننده بود یعنی که از هر جهت غم‌انگیز بود گرچه میدانستیم که اعتراضات و انتقادات من نسبت به دگرول به دلیل ناکامی در جنگ بود اما من نمیتوانستم که در برابر آواز پنگ (تولید صدای همچو گلوله که در یک صفحه فلزی اصابت کند) او مقاومت کنم و او را با سخنانم شل و ول کنم که چرا ایجا دموکراسی مشعر به سبک **جفرسونین (Jeffersonian)** در دره ارغنداب که همچو یک جنگ صلیبی پوچ و به نوعی اجرای محافل روشنفکرانه طعنه‌آمیز بود پیرامون دگروال خسته‌کننده و ناخوشایند، گرایش‌های متکبرانه و عصبانی من را برانگیخت از اینکه نمونه‌های اثبات شده من چنان خصمانه بودند که مرزها هم مرز بودند.

من در آخر هفته شکرگذاری در مورد صرف ناهار در یکی از چهار رستوران همسان واقع در جزیره استاتن (staten) خاور میانه همراه با مترجم سابقم از عراق و دو تن از دوستان عرب

او که با هم اشتراک ورزیده بودیم و یا که با هم ناها را صرف کردیم فکر میکردم آنها عاشق داستانهایی من در مورد جنون طبیعت قرون وسطایی دهات جنوب افغانستان بودند و من چنین می‌اندیشم که آنها به نسبت مواجه بودن به مشکلات موجود در میهن خود از داستان‌های من در مقایسه با محلات مورد علاقه که من در دهات و محلات کندها را دارم چیزی بخاطر آسودگی و آرامش خاطر خود یافته باشند.

یک بار مثل این نوع داستان: من در یک قریه یا در یک روستای گلی مجاور؛ پوشیده با گردوغبار و گل‌الود یا یک پیره مرد کهن سال در یک کلبه نشسته چای می‌نوشیدم من از این پیره مرد پرسیدم که چند سال عمر دارید؟ او چیزی در مورد عمر خود درست نمی‌دانست من بخاطر چیزی گفتن به ارتباط عمر اش او را چند بار فشار دادم و از او پرسیدم که چند سال عمر دارید؟ او پاسخ داد « من در یک ماه کامل قمری در سال قبل از قتل **امیر حبیب الله خان** متولد شدم » دقیقاً آن چیزی نبود که از او انتظار داشتم؛ فهمیدم که حتی آن کهن سال نمی‌داند که درست در آن سال تولد شده است او همچنین با احتمال زیاد از تقویم میلادی ما غربی‌ها نیز چیزی نمی‌داند.

با اینحال من که خود بعنوان یک شخص متعارف تاریخ هستم به دودمان و یا شناخت سلسله پادشاهان مختلف افغانستان به تاریخ مراجعه کردم و با در نظر داشت نشانی بزرگ آن مرد کهن سال که ارایه کرده بود دریا فتم که احتمالاً آن کهن سال در سال (1918) به دنیا آمده است و او در آن زمان (94) ساله بود در کشوری که توقع میانگین حیات (46) سال می‌باشد. روز بعد؛ من به همان روستا باز گشتم تا آن پیره مرد را از داشتن سن و سال واقعی اش مطلع سازم؛ روی هم رفته من او را طوری دیدم که به نسبت داشتن اعضای سالم حصص بدن خود خوشحال معلوم میشد چنانچه چند دقیقه بعد او نشان داد که او تا هنوز هم میل جنسی دارد که اگر بطور اشکار مورد اصابت قرار گیرد - حتی تا جایکه او پیشنهاد خرید یکی از سربازان خوشگل من را بعنوان برده جنسی (بچه بی ریش) از من کرد که من بگونه مودبانه پیشنهاد او را رد کردم (وجه کسی می‌گوید که دهات افغانستان برای دموکراسی آماده نیست؟) بعد از یادآوری این خاطره بجا میدانم که از یک برنامه سربازان خود که آن برنامه را اجر کردند خاطر نشان سازم برنامه ای که آنرا بنام «پرداخت پول در مقابل اجرای کار» نامیده بودند که در روند اجرای این برنامه ده ها هزار دلار امریکایی را هفته وار در مقابل انجام کار می‌پرداختیم که به این ترتیب تا حدود (1500) افغانان را برای اجرای کار در پروژه های کوچک فراخوانده و یاکه آنها را استخدام کردیم و این هم به هدف که اگر

بتوانیم به مردان که از مدت ها بیکار و بی شغل بودند آنها را بکار بگماریم . که با این ترتیب شاید که آنها تعلقات خود را از طالبان قطع نمایند و دیگر حاضر نشوند که با اخذ پول در کنار جاده بمب گذاری کنند و یا که از دریافت پول بنام کشت ( improvised explosive device=IED) صرف نظر کنند و دیگر در کنار جاده همچو بمب ها را تابعه نکنند و از سوی هم میتوانیم که تا حدی از میزان خشونت در منطقه بکاهیم . محدودیت های طبیعی این طرح را میدانستیم البته که این کاملاً موقتی و ناپایدار بود ؛ اقتصاد محلی را تحریف میکرد و رهبران قبایل فاسد را توانمند میکرد ؛ من همچنین میدانستم که طالبان در مقام های بالایی ناگزیراً از دستمزدهای این بمب گذاران کنار جاده چیزی کم و زیاد می ستانند - با اینحال من در هیئت مدیره بودم ؛ در آن زمان به چیزی که من به آن اهمیت میدادم این بود که نیروهای ما را تا حد ممکن ایمن و یا مصون نگه نمایم .

کارهای ما را که افغان ها در بدل پرداخت پول برای ما انجام میدادند بویژه مفید و ارزشمند نبود ؛ لذا ما خود مجبور بودیم تا بخش عمده ای از این کارها را خود انجام دهیم - ما به آنها میگفیم که کانال ها و یا زابری های آب را تمیز کنید ؛ خطوط تقسیم شده برنگ زرد در روی پیاده روی های اسفالت شده واقع در خیابان های اولسوالی ها را تازه و روشن کنید ؛ و پرچم های افغانستان را به روی صدها متر دیوار های احاطه شده در دورادور مأموریت پولیس را نقاشی و رنگ آمیزی کنید - اما بی راه شدن و یا نابکار شدن برنامها ما شاید که به بهترین وجهه توسط سربازان من که به بهتر شدن کارها علاقمند بودند نشان داده شد .

مردی که در عقب خود کیسه و یا بیک عقبی داشت به پشت شخصی که هیچ بازو نداشت هر روز بخاطر کار کردن بمحل کار انتقال داده میشد شخص اولی سوار بر پشت شخص دومی که هیچ بازو نداشت ؛ سه عضو بدن اش قطع شده بود و آن اینکه این هر دو به اصطلاح سواره و پیاده اعضای بدن خود را با گذاشتن قدم به روی بمب های تابعه شده در کنار جاده از دست داده بودند ولی ما به اینها ما نند که به سایر کارگران معاش می پرداختیم ؛ اجوره و یامعاش میدادیم نفر سوار بر پشت نفر دوم فاقد بازو هر روز به کانال یعنی به محل کار آورده میشد به جایی که آن شخص با یک بازوی خود کلنگ را گرفته و به حفر کانال می پرداخت لذا تمام این صحنه برای ما در حد الهام بخش بود .

روز جمعه ؛ روز پرداخت معاش و یا پول نقدینه به کارگران تعیین شده بود ؛ ارتش همچو نهاد کاملاً بی رحم و بیروکراتیک موكداً اصرار می ورزید که ما باید به مقررات پابندی کامل داشته باشیم و تصریح میکرد که هر افغان و یا هر کارگر باید بگونه منظم در اخر هر هفته

یعنی در روز جمعه در یک قطار عقب همدیگر بیاستند و بشکل استاندرد وقتی که نام آنها خوانده میشود جلو رفته در مقابل نام خود قبل از از اخذ پول امضا کنند « این خود علرغم واقعیت که در پرداختن پول برای آن شخص با داشتن کیسه در عقب خود مشکلی نداشت ) به نظرم هیچکسی به امران ویا به روسای مسول در آن زمان یادآوری نکردند که (95) فیصد اینها از نعمت سواد محروم اند ولی آنها به این موضوع اهمیتی ندادند و بمن هدایت دادند که آنها باید در مقابل نام خود هنگام گرفتن معاش امضا کنند - بنا براین برخی از اینها چیزهای از روی تصادف می نوشتند و برخی دیگری شصت خود را با رنگ آمیخته انگست می گذاشتند ویا که در ختم هر هفته یعنی در روز جمعه در مقابل نام خود یک مرغک شگفت انگیزی را ترسیم میکردند ( وچه کسی میگوید که در روستاهای افغانستان برای دموکراسی آماده گی وجود ندارد . ؟ )

وقت دیگر؛ دگروال بمن اطلاع داد که روز ویا زمان آن رسیده که تکنیک های زراعتی افغانان زارع تجدید شود؛ کندک ما برای من یک دوست خوبی از اداره آژانس توسعه بین المللی ایالات متحده امریکا (USAID) یعنی یک کارشناس کشاورزی از کانزاس برای احیای دامداری در دهات ولایت کندهار می فرستد - من از ریس ام خواستم که زحمت نکشد بهتر است که این عضو از (USAID) حقوق دستمزد خود را از امنیت ستاد بدست آورد تا اینکه جان خود را از خاطر من به خطر نه اندازد چونکه اینجا سربازان بطور منظم جان خود را از دست میدهند ویا که مواجه به خطر اند. برنامها کارشناسان آژانس توسعه بین المللی ایالات متحده، معرفی آبیاری مبتنی بر لوله **پی وی سی** (polyvinyl chloride) به ولسوالی بود. برای این منظور، آنچه را که او "مزرعه نمونه" نامیده می شد در خارج از پایگاه جنگی من قرار داد، به عنوان نمونه ای برای پیگیری افغان ها. من به سرهنگ خود گفتم که کشا ورزان محلی قصد داشتند فنا وری جدید را نادیده بگیرند یا مواد را سرقت کنند. من تأکید کردم که این افراد از روشهای آبیاری قرن سیزدهم اما نسبتاً از کاربرد آبیاری خود راضی بودند.

همانطور که انتظار می رفت سرهنگ گفته ای من را نادیده گرفت. تا آنکه برخی از افراد محلی در یک شب تاریک "مزرعه مدل" را از مواد آن خالی کردند یعنی که همه چیز را سلب کردند، سرهنگ "کنسان" را به ستاد احضار کرد. ما هرگز از او، مرد ضعیف و با هوشی چنین نشنیدیم. ( وچه کسی می گوید که روستایی افغانستان آماده دموکراسی نیست؟ ).

فرماندهان ویا آمرین ارشد و بلند بالایم هنوز هم تصامیم مبهم و میان تهی میگیرند از جمله در ولسوالی که ما در آنجا هستیم این آمرین ما یک تصمیم از نوع قرن اوسطایی را به ارتباط برخی از بخش های مربوط به ساحه فمینیسم (Feminism = حمایت از حقوق زنان به دلیل برابری؛ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با مردان... **تفصیل از این قلم**) از رده ویا

از نوع سوم آمده می سازند و اینجا در تشکیل ارتش با اصول و روش نظامی واحد جدید با نام اختصاری ( **تیم نامزدی زنان** = Femal Engagement Team (FET) ) روی دست گرفته اند. که منظور از ایجاد این نهاد یا که بخاطر تاسیس این نهاد ایده این بود که یکی از تعداد انگشت شماری از افسران زن را در یک واحد سواره نظام داخل تشکیل مردانه نظامی بمنظور اجرای عملیات سیاسی ( کسب اطلاعات سری ) توظیف نمایند و به اعضای این نهاد هدایت دهند که به گزیده و یا گشت های رزمی بپردازند و با زنان محلی افغانستان از نزدیک به تماس آیند تا که اگر بتوانند نگرانی های آنها را بدانند و یا اطلاعاتی به دست آورند. ولی رویهمرفته هرگز چنین نبود و یاکه مشخص شود که این واحد سواره نظام بعداً چه خواهد کرد؟ بگونه یک پارچه یا قطعه و یا حرف مضحک و بویژه طعنه آمیز ، افسر جوان آموزش دیده در **ویست پاپنت** ( west point university ) منتظر آن بود ؛ یهودی از نیویارک ، تمام این نمادها را با داستانهای غافگیرانه ای که نخبگان ایجاد شده و اسقرار یافته به آن دست و پنجه نرم میکنند تا حدی همخوانی و یا مطابقت دارد و آن اینکه هدف اصلی تبلیغات امریکا پس از (9/11) در افغانستان هیچ ارتباطی با حقوق زنان نداشت .

هنگامیکه من در مورد «**تیم نامزدی زنان**» چیزهای جدیدی شنیدم ؛ احساس کردم که باید در این مورد به سرهنگ یا دگروال خود یادآوری کنم که البته بعد از گذشت نه ماه از ایجاد این واحد سوار نظام در روستاهای مربوط به ساحه فعالیت من یک زن پخته سال و یا رسیده را ندیده بودم یا که مشاهده نکرده ام چونکه مردمان این محل همسران خود را از نظر دیگر پنهان و یا از دنیای بیرونی منزوی می سازند و البته که همچورش و کلتور در همه و یا در تمام این منطقه همینطور است تا جایکه گویی اینجا یک صومعه کاتولیک است و من به دگروال خود در مورد یک دختر (12) ساله که در ده نزدیک زندگی میکرد یادآوری کردم که من ماه قبل این دختر را نگاه کردم دختری با داشتن چشمان سبز جذاب و دارای شخصیت متحرک که با پسران ده با اجرای بازی های خشن و شریر مصروف و خود را از هرگونه دست اندازی پسران بگونه موثر نگه میداشت .

من برای ماه های چندی ؛ شیرینی ؛ گدی ها ( عروسک ها ) و یا هر چیزی را که میتوانستم بدست آورم برای آن دخترک میدادم و مادرم از امریکا نیز به فرستادن سامان بازی و خوراکی های سرپایی (snacks) شروع کرد که آن چیزها را نیز تحفه گونه به آن دختر تحویل میکردم سپس یک روز بعد فعلاً آن دختر نا پدید شد من در جستجوی او و از هر کس درس اورا می پرسیدم سرانجام یکی از بزرگان محلی بمن گفت میدانی که چه اتفاقی افتاده است

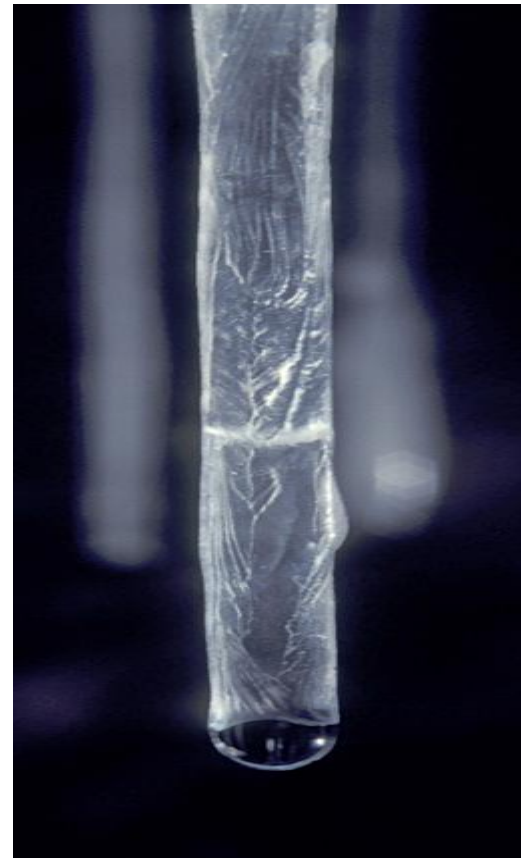


اوتوضیح داد که مطابق رسوم و سنن که در این محل وجود دارد چنین است که آن دختر بلا فاصله در خانه مستور و اگر هر کجای که بخواهد برود باید برقه بر سر کند و او در خانه تا زمانی که به همین حالت می ماند تا آنکه والدین او را به کدام پیره مرد بدهد یعنی که با مردی ازدواج کند که با اینصورت من دیگر هرگز آن دخترک را ندیدم .

بجا است که گفته شود و آن اینکه هیچ چیزی مفیدی و یا هیچ دستاوردی از آزمایش و یا از بکارگیری **تیم نامزدی زنان (FET)** ؛ نهاد و یا این واحد سواره نظام بدست نیامد ( چه کسی میگوید که روستاهای افغانستان برای دموکراسی آماده نیست ؟ ) .  
من در اینمورد نمیتوانم کمک کنم اما آنچه که میتوانم تصور کنم گناه اصلی جنگ افغانستان به گردن و یا بوش ایالات متحده است بویژه پس از اولین تهاجم امریکا بالای افغانستان در سال (2001) یعنی که این تجاوز یک فرضیه با زتابنده بود که در این کشور محاط به خشکه و محصور در آسیای میانه صورت گرفت و یا که بازی کنان این جنگ خواستند که دموکراسی نوع غربی را بر مردم این کشور تحمیل کنند یعنی میخواستند که ریشه های دموکراسی را در اینجا رشد دهند اما از اینکه در پارتیخت نسبتاً جهان وطنی کا بل دیده میشد چونکه در آن اکثر جنرال ها و دیپلمات های امریکایی ساکن بودند ممکن است که خود بیشتر به مصون بودن خود با ورمند بودند اما دیدگاه من از کا بل در مقایسه با **اپلاچین کینتاکی** ] ( سلسله کوه های در شرق امریکا یی شمالی که از کویبک (quebec) و ماین (Maine) در شمال تا **جورجیا** و **الباما** که در جنوب امتداد دارد و بلندترین قله ای آن **کوه میچل** در **کارولینای شمالی** با (6684) فوت و یا (2037 متر ارتفاع) ..... **تفصیل توسط این قلم** ] متفاوت میباشد .

من اعتراف میکنم که تصاویر (عکس های) من مسلماً شخصی ؛ محلی و منطقه ای خاصی هستند و احتمالاً استدلال میکنند که همچو معادل دیدن و تماشای یک جنگ پیچیده از (30000) فوت از طریق نی سودا **[نی سودا (یا به سادگی گاه) یک اسپلئوتم به شکل یک لوله استوانه ای معدنی توخالی است. آنها همچنین به عنوان استالاکتیت های لوله ای شناخته می شوند. نی های سودا در جاهایی رشد می کنند که آب به آرامی از طریق ترک های «درزهای» سنگی مانند روی سقف غارها بیرون می رود. نی های سودا در غارها به ندرت بیش از چند میلی متر در سال رشد می کنند و ممکن است به طور متوسط یک دهم میلی متر در سال با شد. [1] اگر سوراخ در انتهای آن مسدود شود ، یا اگر آب روی سطح خارجی لوله توخالی شروع به جریان کند ، نی می تواند به استالاکتیت تبدیل شود )....**تفصیل از این قلم** ] بوده است**





## نی سودا (soda straw)

اما فروتنانه لعنت می شود - من هم یک دانشمند هستم ، و من در ارزیابی مشتری کم اطمینان دارم که در سطح کلان ، افغانستان امروز مانند یک موضوع یا مسئله آشفتگی است . و اکنون من مقاله های واشنگتن پست را در گوشه ای از اثبات خود قرار داده ام . واقعیت: نوزده سال از طولانی ترین جنگ آمریکا ، افغانستان در شرایط بدتری از هر زمان از زمان حمله ارتش آمریکا قرار دارد...

همین اکنون کشور هرچه بیشتر در تحت حیطه وکنترول طالبان قرار گرفته است ( به حدی که ارتش ایالات متحده تصمیم گرفته است که میزان داده های ناخوشایند را متوقف کند) درآمد ویا عواید افغانستان بدون کمک های خارجی نیازمندی معاشات و مصارفات پولیس وارتش را تامین کرده نمیتواند ، تالفات پولیس وارتش نا پایدار و غیر ثابت است و محصول تریاک این کشور دارای یک رکورد دیگر محصول سالانه است .

هیچکدام از اینها خوب نیست ، اما هنوز سربازان آمریکایی باقی مانده و هنوز در همانجا میمیرند. بدتر از این ، امسال بدون شک یکی از کشته شدگان مرد یا زن جوانی خواهد بود که پس از « 11 » سپتامبر « 2001 » به دنیا آمد.

برای یک بار آخر بپرسید: «چه کسی میگوید روستای افغانستان برای دموکراسی آماده نیست؟»

انجام میدهم.

**چند سطر در مورد نویسنده این مقاله :**

**دنی سجویسن** یک افسر بازنشسته ارتش آمریکا و همکاری منظم در [Antiwar.com](http://Antiwar.com) است. او با یگانهای شناسایی در عراق و افغانستان به تورهای جنگی پرداخته و بعداً در دانشکده خود ، **West Point** ، به تدریس تاریخ پرداخت. او نویسندهی خاطرات و تحلیل های انتقادی از جنگ عراق ، شبیهای بغداد: سربازان ، غیرنظامیان و اسطوره های گشت و گذار است. او را در توئیتر در [SkepticalVet](http://SkepticalVet) دنبال کنید.

----- **با تقدیم احترامات** « 2019-12-18 »